

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمَكِّرْ بِي فِي حِيلَتِكَ

مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يَوْجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ

أَيْنَ لِي النَّجَاةُ وَلَا تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ لَا الَّذِي أَحْسَنَ

اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ

عَلَيْكَ وَ لَمْ يَرْضِكْ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ.^١

^١ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ٢، ص ٥٨٢: دعاء السحر فى شهر

اختلاف مظاهر خدا در مظهریشان

مظاهر خداوند متعال اینها از نقطه نظر نحوه

تعین ظهور تفاوت پیدا می‌کند، ولی همه برگشتش

به یک منشأ است. معنای مظهریت هیچ نیست جز

نشان دادن منشأ ظهور، هیچی ندارد. آینه هیچی از

خودش ندارد. این عکس مقابل خودش را نشان

می‌دهد. اگر آن عکس زشت باشد، زشت نشان

می‌دهد. اگر زیبا باشد زیبا نشان می‌دهد.

زشتی عکس زنگی در آینه از خود زنگیست نه

آینه

می‌گویند یک زنگی یک بچه را برداشته بود

گریه می‌کرد، هی بلندش می‌کرد می‌انداخت بالا هی

گریه می‌کرد. می‌گفتند بگذار زمین خودش آرام

می‌شود. تو را دارد می‌بیند بیشتر گریه می‌کند، ولش

بکنی زود آرام می‌شود تمام می‌شود قضیه.

یکی بلند کرد چهره خودش را در آن دید،

دید سیاه است زد شکست. گفت آینه آخر چی نشان

می‌دهد؟ این چیست؟ گفتند این که دارد خودت را

این طور نشان می دهد این که از خودش چیزی ندارد.

روایتی عجیب در اختلاف نظر دو نفر به رسول

الله در زیبایی و زشتی

یک روایت عجیبی است کلام از رسول اکرم

کلام عجیب، خیلی واقعاً مسئله جالب است. نشسته

بودند یک شخصی آمد عبور کرد. گفت یا رسول الله

چقدر قشنگی، چقدر زیبایی، حضرت

فرمودند همین‌طور است درست است. مدتی گذشت یک منافقی آمد گذشت، گفت چقدر کریهی حضرت فرمودند درست است، درست است حرف تو هم درست است.

آن شخص که اعتراض کرد که چطور دو مطلب، حضرت فرمودند: من مظهر هستم من نشان‌دهنده باطن هر فردی هستم. او آمد خودش را در من دید.

زیبا دیدن ولی خدا انعکاس حُسن باطن افراد است

دیدید بعضی وقت‌ها می‌رفتید پیش آقا می‌دیدید آقا چقدر مثلاً نورانی است؟ بعضی وقت‌ها می‌رفتید می‌دیدید نه خیلی نورانی نیست؛ اتفاق افتاده برایتان یا نه؟ آقا که فرقی نمی‌کرد چرا یک وقت این جوری می‌دیدیم یک وقتی آن جوری، علتش چه بود؟ این که می‌گویم اتفاق افتاده که می‌گویم بله، این جهتش این است که ولی خدا به یک مرتبه‌ای رسیده است که دیگر نفسیتی برای او وجود ندارد. ما الان هر کدام خودمان در یک موقعیتی هستیم که دارای نفس هستیم، آن نفس ما

باعث حجاب بین ما و بین دیگران است. من یک خصوصیتی دارم یک غرائضی دارم، دارای یک افکاری هستم دارای یک سلیقه‌هایی هستم دارای یک ذوق‌هایی هستم دارای یک خصوصیات نفسانی هستم، که آن خصوصیات من با دیگری تفاوت پیدا می‌کند او با دیگری تفاوت پیدا می‌کند به طوری که هر وقت مواجه بشوم با امثال خودم یک دیوار و یک پرده‌ای بین خودم و دیگران قرار می‌دهم، خواهی نخواهی. به مقتضای آن چه که در درون خود دارم از دیگران توقع دارم و انتظار دارم، اگر یک چیزی را بدانم که دیگری ندارد توقع دارم به من احترام کند. احترام نکردند به من برمی‌خورد. در واقع هم به من برمی‌خورد. آقا چرا احترام نمی‌کنی؟ ای، من علمم فلان است قوئی که به مقتضای جمالی که دارم و دیگری ندارد توقع دارم اگر به من احترام نکنند، عجب آدم‌هایی هستند. به مقتضای موقعیتی که دارم و دیگران ندارند توقع دارم.

اینها مال چیست؟ اینها به خاطر یک سری

جهات و صفاتی است که در درون خودم انباشته

کردم، ذخیره کردم و بر آن اساس یک دیوار و
حاجزی بین خود و بین دیگران کشیدم و انتظار دارم
از دیگران. من یک انتظار دارم، حسن یک انتظار
دارد، حسین یک انتظار دارد. آن انتظارات اگر
برآورده بشود خوب همه با هم خوب هستیم خوش
هستیم می‌گوییم می‌خندیم بر سر یک سفره
می‌نشینیم. اگر آن انتظارات برآورده نشود و به حق
هم برآورده نشود خوب حالا علمت زیادتر است خوب
هست که هست چرا پیام احترامت را بکنم. حالا
بابایت کیست، خوب باشد چرا پیام احترامت را بکند
خوب بابایت هر کی هست

گیرم پدر تو فاضل و امثال ذلک، حالا موقعیت تو فلان است رئیس جمهور هستی یا شاه مملکت هستی احترام کردن برای چه خب فردا خلعت می‌کنند دیگر، این که کاری ندارد. گفت به مالت مناز که به یک شب بند است دزد می‌آید می‌برد فردا می‌شوید مثل ما مفلس^۱ فی امان الله، به جمالت مناز که به تب بند است. حالا این مالی که به یک شب و جمالی که به یک تب عرض می‌شود که بند است این چه جهت تفضیل و ترجیحی را دارد؟ بنده بیایم حالا احترام یک امر عاریه‌ای را بکنم؟ عاریه است دیگر، عاریه است.

می‌گویند اینهایی که هی چیز ماشین می‌خریدند چی چی می‌خریدند فلان هی به پولشان یکی از همین رفقا بود اتفاقا یک پول چندرقاضی داشت گفت این را ببریم یک خورده استفاده کنیم رفت یک ماشین خرید که این گران بشود گران بشود یک دفعه خورد به این قطعنامه ۶۶۸ چی چی؟ ۵۹۸ ما که در صحنه نیستیم شما هستید خورد به این قطعنامه کذا و یک دفعه قیمت ماشین او

آمد پایین حالا این بنده خدا خب یک قدری متأثر شد چون نصفش رفت ولی بعضی سگته کردند. مفصل، سگته.

آخر آن پولی که به یک قطعنامه از بین برود و بعد هم با یک جنگ و دعوا دوباره بیاید و زیاد بشود آن چه احترامی؟ ... جداً ما در چه عواملی داریم زندگی می‌کنیم جداً در چه خیالاتی آخر ما داریم زندگی می‌کنیم؟ چیست؟

حاج میرزا حبیب الله رشتی أمثال اینها که زیاد هستند. حاج میرزا حبیب الله رشتی واقعاً یلی بود. خیلی مرد چیزی بود دیگر، می‌گفت شیخ که رفت علمش را به من داد ریاستش را به میرزا داد تقوایش را هم با خودش برد. این در اواخر عمر، این در اواخر عمر اسم خودش را که می‌نوشت یادش می‌رفت این نوشته یا یکی دیگر آمده نوشته، این طور، این چیست؟ این همه‌اش به خاطر این است که خدا دارد خودش را نشان می‌دهد می‌گوید آقا جان من این صفاتی که در این دنیا هست همه مال

من است. من می‌دهم و خودم می‌گیرم. کو اگر مال
تو بود برو بگیرش نگذار برود دیگر. اگر این جمال
مال تو است خب نگهش دار، اگر این مال مال تو
است نگهش دار، چرا نمی‌توانی نگه داری؟ چرا این
علم را نمی‌توانی نگه داری؟ چرا این قدرت را
نمی‌توانی نگهداری؟ خب نگهدار دیگر **وَ مَنْ نُعَمِّرُهُ**
نُنَكِّسُهُ^۱

^۱سوره یس (۳۶) آیه ۶۸.

خودش دارد می گوید بابا من خودم عمر می دهم
خودم دمر ویش می کنیم خودم برعکسش می کنم.
درست شد!

ما داریم در این خیالات همه زندگی می کنیم.
اینها چه هستند؟ اینها مظاهر هستند یعنی از خودشان
هیچ ندارند. مظهر یعنی چیزی که از خودش هیچ
ندارد هر چه درون خود را جستجو کنی هیچ ندارد
هیچ نیست این می شود مظهر، حالا که شد مظهر،
مظهر هم متفاوت است. آن شخصی که بشود از این
نفسانیات بیاید بیرون از نفسانیات بیرون، قلبش
صاف بشود یعنی آن علمی که در خودش هست آن
علم را دیگر از خود نبیند. آن قدرتی که در خود
است، نه این که از خود نبیند فکری و تعبدی نه
وجداناً نمی بیند واقعاً، ما دروغ می گوئیم ما شوخی
می کنیم دروغ می گوئیم دروغ می گوئیم. اگر یکی
بیاید به ما بگوید مرتیکه تو چیزی حالت نیست
همچنین می خواهیم بخوابانیم در گوشش که کناری
دراز بکشد. می گوید تو خودت مگر نگفتی دیشب
که هیچی مال خودم نیست چرا حالا به تو برخورد؟

معلوم است دروغ داریم می‌گوییم. اما امام علیه السلام که می‌آید می‌گوید من هیچ از خود ندارم راست می‌گوید اگر هم یکی بیاید بگوید نه تو هیچ از خود نداری

می‌گوید بَارِكْ اللهُ، بَارِكْ اللهُ صورتش را هم می‌بوسد. می‌گوید آفرین، من این را می‌خواستم به تو بگویم من این را می‌خواستم به تو حالی کنم. امیرالمؤمنین آمد به يك شخص، روایتش است که يك کاری انجام داد و این‌ها بعد آن شخص گفت که خیال نکنی این مال خودت است تو کاری انجام ندادی خدا کرده حضرت فرمود: موحد و الله؛ این موحد است.^۱ حضرت به او برنخورد که تو نکردی و فلان این حرف‌ها. حضرت می‌گوید که من آمدم که به شما توحید را یاد بدهم چیه به خودتان می‌بندید؟ چیه شما آمدید در مقابل خدا امام حسین را علم کردید؟ چی در مقابل توحید آمدید ولایت را علم کردید؟ چیه آمدید گفتید چون دستان به خدا

نمی‌رسد پس دست به دامن علی بزنیم؟ این‌ها همه
کفر است. واللّٰه اینها همه کفر و شرک است. این‌ها
بیزار هستند از این حرف‌ها.

ولایت ولی با ولایت خدا تفاوت نمی کند

ولی که به مقام ولایت می رسد ولایت او دیگر

با ولایت خدا تفاوت نمی کند. **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ إِنَّهُ عَلِيمٌ^۱**

إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ^۳ إنه قادر إن الله حی إنه حی^۴ نه این که **إِنَّ اللَّهَ**

قَادِرٌ^۵ این ولی یعنی قدرتی دارد در قبال قدرت او خب،

می گوید که بله ما برای خودمان کسی هستیم **أَنَا رَجُلٌ**

هُوَ نَه، وقتی که ولی به مقام ولایت می رسد، تازه به مقام

صفریت می رسد به مقامی که صفر است. ما نه، ما

هزاریم، ما میلیون هستیم این طور نیست که، به قول

آقای حداد می فرمایند همه وقتی که می روند در حرم

ائمه علیهم السلام هی می گویند خدا به ما اضافه کن

هی کیسه ما را پر کن ایشان می فرمایند نه وقتی که

^۱ آل عمران: ۱۱۹ هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

^۲ (۳۵) فاطر: ۳۸ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

^۳ (۶) الأنعام: ۳۷ وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

^۴

^۵

می‌روید آن‌جا باید بگویید که کیسه ما را خالی کن.^۱

ما را از میلیون بکش پایین بکن نهصد و نود و نه، نود و هشت بیا هزار بیا بیا بیا بیا صفر که شدیم هان، حالا درست شد. ولی ما نه ما خیلی مقاممان بالا است منیع است مقام ما خیلی منیع است به این چیزها پایین نمی‌آید.

ولی خدا تمام افراد را عیال خود می‌بیند

این ولی وقتی که به مقام ولایت می‌رسد دیگر بین خودش و بین دیگران دیوار ندارد، سد ندارد، حجز ندارد، خودش را با دیگران دیگر دوتا نمی‌بیند حتی با کافر نمی‌بیند یعنی رحمت رسول الله نسبت به مؤمنین با رحمت او نسبت به کافرین به خدای لاشریک له سرسوزنی تفاوت ندارد. اگر تفاوت داشت پس چرا این همه رفت دنبال این‌ها بیاید مسلمانان بکنند مگر این‌ها کفار نبودند.

وقتی ولی به مقام ولایت می‌رسد تمام افراد را عیال خود می‌بیند. عیال خودش یعنی هیچ تفاوتی نمی‌کند و به همین اندازه دل می‌سوزاند که برای بچه‌اش دل می‌سوزاند برای دیگری هم همین‌طور دل می‌سوزاند یعنی احساس ابوت می‌کند. پیغمبر که می‌فرماید: **أنا و عَلِيُّ أَبَوا هَذِهِ الْأُمَّةَ**؛^۱ نه از آن نقطه نظر آن مقام منشأیت کل اشیاء هست، آن به جای خود محفوظ نه، به جهت ولایتش است اگر همین را آقای حداد هم می‌فرمودند صحیح بود. همین‌طور، چرا؟ چون به مقام مجری مشیت می‌رسد و تمام افراد را در زیر ولایت خودش احساس می‌کند، احساس می‌کند.

حال ابوت تمام اولیاء خدا نسبت به خلائق

حالا دیگر من وارد این قضیه نشوم که خیلی طولانی است و شواهد و این‌ها هم که بر این قضیه زیاد است. صحبت در این بود وقتی که این ولی به مقام ولایت رسید دیگر برای آن علمی که دارد

^۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۵.

امام شناسی، ج ۷، ص ۲۲: «من و علی، دو پدر این امت هستیم».

حساب باز نمی‌کند، برای آن قدرت حساب باز نمی‌کند. حساب که باز نکرد می‌شود آینه می‌شود آینه وقتی که می‌شود آینه افراد دیگر خودشان را این تو نگاه می‌کنند. درست شد؟ یکی این را می‌بیند خوشش می‌آید می‌گوید عجب آقای خوبی است. چقدر من هر وقت این آقا را در مشهد می‌بینم کیف می‌کنم. چقدر می‌بینم، یکی هم می‌آید چکار می‌کند چیزهای دیگر و مسائل دیگر این خودش را این تو می‌بیند نیست که خودش صاف است خودش را در این آقا دیده، آن هم نیست مکرر است خودش را در این می‌بیند. هیچ فرقی نمی‌کند این مال اون‌ها یا مال ما نیست، منتهی یک مطلب در این جا هست که

سنخیت افراد با هم منشأ دوستی و دشمنی افراد

این قضیه، قضیه منقول به تشکیک است یعنی هر مقداری که انسان به طرف صفا قدم بردارد یعرفون بسیماهن^۱ در قرآن نداریم؟ این هر مقدار که بردارد طرف را نگاه کند می‌فهمد. نگاه بکند خوشش

^۱ (۷) الأعراف: ۴۸ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ.

می آید. نگاه می کند بدش می آید می بیند سنخیت
هست خوشش می آید، سنخیت نیست چیه بدش
می آید. مصاحبه هم نکرده باهاش ها. صحبت هم با
او نکرده هیچی نیست همین که این نفس به آن نفس
یک ارتباط پیدا می کند یا بدش می آید یا خوشش
می آید یک چیزی این جا هست یک مسئله این جا
هست که این ارتباط خوش آمدن و این چه
می شود می شود مظهر. لذا به پیغمبر، او آمد شخصی
گفت پیغمبر چقدر قشنگی چقدر زیبا هستی یا
رسول الله چقدر جمیل هستی. آن آمد گفت یا
رسول الله چقدر قبیح هستی او خودش قبیح بود
مکدر بود. نگاه به پیغمبر کرد نتوانست صفای پیغمبر

را

ببیند چه را دید؟ خودش را دید. چون پیغمبر صفا دارد او نمی‌تواند آن صفا را ببیند او مکدر است دیگر وقتی که نتوانست همجنس را ببیند چیه؟ ناراحت می‌شود آن وقتی نمی‌تواند بگوید که من بدم، می‌گوید تو بدی، لذا مظاهر خدا در این صورت چه هستند هیچ نیستند جز همان منشأ ظهور. حالا ما می‌آییم برای این مظاهر می‌آییم چکار می‌کنیم استقلال ایجاد می‌کنیم.

ذات بحث بسیط، منشأ تفاوت مظاهر با همدیگر

مظهر یعنی از نقطه نظر خود اصل وجود و از نقطه نظر کیفیت وجود باز کیفیت وجود خلافاً به آنچه فرموده‌اند و گفتند نه این است که این وجود اصل و حقیقتش مربوط به اوست کیفیت و ماهیتش مربوط به او نیست نه، خود تطور در وجود مگر خودش نحو من الوجود الله. خود حرکت در وجود خودش نحو من الوجود الله، خود او تشکل وجود خود آن تعین وجود خود او هم آیا نهی از وجود هست یا نیست اگر نیست پس چرا تفاوت بین این وجود دارد؟ این تفاوت از کجا آمد؟ این تفاوت

از کجا آمد؟ چرا این سفید شد آن سیاه شد؟ چرا آن ترش شد این شیرین شد؟ شما به جای شیرین بردار ترش را بریز بجای اینکه بنخواهی آب را بهم بزنی قند بریزی، بردار چی کار بکن؟ لیموترش بریز. بگو خب آقا آن اصل وجود که فرق نمی کند آن تطورش هم جزء ماهیت است ماهیت هم که از اعدام است، عدمی هستند. دیگر این ها همه امور عدمی هستند. خب پس بنابراین این چیست؟ این ها همه اش کشک است. **كَسْرَابٍ بَقِيعَةٍ** همین مکتب‌هایی که درآمده پوچ‌گرایی و فلان این حرف‌ها، نه اصلاً تمام این اغراض و تمام این توابع و تمام این عرض می‌شود که لوازمی که بر خود وجود هست سیوای آن ذات تمام این‌ها خودش نحو من الوجود است و همه این‌ها از آثار آن ذات است که آمده تعین پیدا کرده و به این کیفیت درآمده و إلاً این اثر از کجا آمد؟ این خصوصیت از کجا آمده؟ مگر این قند شیرینی‌اش را از منزل خاله‌اش آورده؟ و مگر این لیمو ترش

۱ (۲۴) النور: ۳۹ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفَاءً حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

ترشی‌اش را از منزل عمه‌اش آورده؟ آب و باد و باران و خاک و این‌ها جمع شدند این تبدیل به تُرشی شد همه این‌ها جمع شدند این تبدیل به شیرینی شد. همون‌ها جمع شدند تبدیل به تلخی شد. همان‌ها جمع شدند تبدیل به زیبایی شد. همان‌ها جمع شدند تبدیل به زشتی شد. همان‌ها جمع شدند تبدیل به سیاهی شد. همان‌ها جمع شدند تبدیل به سفیدی شد. پس این‌ها همه یک منشأ دارد و این تطوُّرات و حرکات و تعینات و قوالبی که ما

داریم احساس می‌کنیم تمام این‌ها ریشه‌اش همان ذات بَحت بسیطی است که آن بحط بسیط همان حقیقت عرض می‌شود که مجردی است که در نزول خودش این در مرایا و منازل به این اشکال مختلف درآمده به غیر از این است؟ از کجا آمده؟ حالا ما برای این مظاهر اگر بیاییم استقلال قائل بشویم، این معنا این است که بیاییم این را بالا آن را پایین یکی را بالا قرار بدهیم یکی را پایین قرار بدهیم. چرا شیطان آمد و مطرود شد؟ آمد مقایسه کرد. گفت **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**^۱ ارزش طین پایین‌تر است ارزش نار بالاتر است. احمق بین طین و بین نار چه فرقی است. مگر طین طینیت خودش را از غیر خدا آورده و مگر نار ناریت خودش را از غیر خدا آورده، از کجا آورده؟ از کجا آورده این‌ها را؟ تو آمدی داری مقایسه می‌کنی؟ تو آمدی داری در مقابل او برای خودت حسابی باز می‌کنی؟ در حالی که آن حقیقت وحدت در جمیع این مظاهر

^۱ (۷) الأعراف: ۱۲ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

است. چه ما ببینیم چه ما نبینیم، دیدن و ندیدن ما در نفس الامر و در واقع که تأثیر ایجاد نمی‌کند. آن واقع به واقعیت خودش است، بله پرده برداشته شود می‌بینیم برداشته نشود در جهل گرفتار هستیم هی باید در سرمان بزنیم این پرده برود کنار هی باید نماز بخوانیم برود کنار.

سیر و سلوک برای ارتفاع پرده جهل است

و تمام حرکت و سیر و سلوک فقط به خاطر این است که این جهل از این وسط برداشته شود. بین عارف و بین جاهل هیچ فرقی نیست فقط در جهل است. او جاهل است آن عارف است. آن می‌داند که همه چیز به دست او است او نمی‌داند یا اگر او می‌بیند که همه چیز به دست او است او صرفاً می‌داند. کتابی می‌داند اما حقیقتاً نمی‌بیند، چون نفسش متحول نشده، تغییر پیدا نکرده با یک خواب عوض می‌شود با یک حرف برمی‌گردد با یک مسئله تغییر پیدا می‌کند اما برای بنده، بنده دارم این چراغ را می‌بینم اگر صد هزار نفر بیایند بگویند آقا این چراغ خاموش است من دارم می‌بینم دیگر، خب

وقتی من دارم می بینم چی چی را می خواهم انکار کنم
چی را می خواهم انکار کنم.

حکایت سید جمال الدین با مرحوم فاطمی

شیرازی

مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی ایشان یکی
از بزرگان بود از اولیاء بود مرد بزرگی بود حالا اگر
نگوییم که در هر صورت مردی وارسته بود یک
رفیقی آقا داشتند خدا رحمتش کند در صورت مانده
بود

و اهل حال بود و فلان بود به نام آقا سید عبدالله
فاطمی شیرازی که فوت کرد و در همان شیراز هم
دفنش کردند در همان بیمارستان چیز، قبرستان
قدیمی معروف شیراز، یک روز در نجف که بودند
آقا سید جمال به ایشان می گوید: فلانی بیا این دو
دینار را من به تو می دهم شب نیمه شعبان من
نمی توانم بیایم زیارت سیدالشهداء تو از طرف من
بیا برو زیارت کن و یک سؤالی دارم جوابش را بگیر
تلگرافی برای من بفرست. برای ما.

می گوید خیلی خوب دو دینار را می گیرد و
می گذارد در جیبش و می گوید یا علی، راه می افتد
می آید کربلا و خوب در همان مخیم به اصطلاح چیز
است حمام و این چیزها هست این ها که آن جا غسل
می کنند و بعد مشرف می شوند به حرم. آقا سید
عبدالله می آید لباس هایش را می کند و می رود در
چیز و حالش حال خوشی بود می گفت وقتی رفتم
در این چیز این خزینه وقتی رفتم در این خزینه که
غسل بکنم دیدم تمام خزینه دارد می گوید: «یا هو»
می گفت این آبی که برمی داشتم می ریختم می گفت

یا هو دوباره که برمی‌داشتم یا هو این می‌گفت آب
می‌گفت‌ها می‌گفت. می‌گفت همین‌طوری ما گیج
شده بودیم آمدیم دیدیم بیرون دیدیم این سنگ در
خزینه آمد پایش را می‌گذاشت تا آمدم پایم را بگذارم
دیدم می‌گوید یا هو می‌گفت بلند شدم آمدم در چیز
لباس بپوشم دیدم دارد می‌گوید یا هو هیچی،
می‌گفت لباس را پوشیدیم آمدیم حرم و خلاصه
آن‌جا در روح خودم با امام حسین شوخی هم کردیم
و این‌ها خلاصه بعد می‌گفت حضرت آمدند همان
جا به من فرمودند که برو بگو که برآورده کردیم به
همان، می‌گفت که ما برگشتیم و آن روز را زیارت
کردیم و برگشتیم. و فردا در خیابان آقا سید جمال را
دیدیم تا رسیدم گفت رسید نمی‌خواهد بگویی
زودتر از این که تو بگویی جوابش رسید.

حالا این آقای آقا سید عبدالله دروغ دارد
می‌فهمد یا هو را یا راست دارد می‌بیند؟ کدام است
قضیه؟ یا بگویم آقا بنگ خورده کشک است، تخیل
است و بله یک تخیلی در ذهنش است و فلان است
خب پس باید جمع کنیم بساط و برویم پی کارمان

دیگر همه‌اش تخیل است دیگر، چون نذایر خیلی
دارد یکی و دوتا نیست قضیه یا واقعیت است. ورنه
این زمزمه اندر شجری نیست^۱ که نیست واقعیت

^۱ الله شناسی، ج ۱، ص ۳۱۸: حکیم سبزواری در «دیوان اسرار» فرموده
است:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که
نیست منظر روی تو زیب بصری نیست که نیست
نیست یک مرغ دلی، کش نفکندی به قفس تیر
بیداد تو تا پر به پری نیست که نیست

ز فغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان‌سگ کویت
همه شب تا سحری نیست که نیست
نه همین از غم او سینه ما صد چاک است داغ او
لاله صفت بر جگری نیست که نیست

موسئی نیست که دعویّ انا الحقّ شنودور نه این
زمزمه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیده خفّاش بود ورنه تراپرتو حسن به
دیوار و دری نیست که نیست

گوش اسرار شنو نیست و گر نه اسراربرش از
عالم معنی خبری نیست که نیست

[۱] طبع کتابفروشی ثقفی اصفهان (سنه ۱۳۳۸ شمسی) ص و ۴۰ مبحث

است. من نمی بینم خب چکار کنم نمی بینم خب برو

بین.

این سیر و این سلوک و این دستور برای این است که بروند ببینید. آقا رفتند و دیدند و گفتند این درست است بنده ایستادم می گویم نخیر نمی روم نمی شود، خب این همه مسایلی که درآمده و این مطالبی که همه این ها شده چیست؟ این هایی که آمدند راه را بستند و صادّ عن سبیل الله شدند و این که دارند به اهل ذوق عرض می شود که بد و بیراه می گویند این ها همه اش به خاطر چیست؟ نه خودشان می روند و نه اگر کسی بخواهد برود چیز می کنند، آرام می گیرند.

گلایه حضرت حداد از افراد غیر مصمّم در سلوک

یک کسی از همین رفقای سابق آقا بود که دو سه مرتبه این قضیه را برای من نقل کرده می گفت: آن زمانی که مرحوم آقای حداد تشریف آورده بودند ایران در آن جا یک روز همان منزل احمدیه می آمدند افراد مختلف می آمدند ایشان را می دیدند این

^۱ (۷) الأعراف: ۴۵ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ

حرف‌ها می‌گفت من یک وقت نشسته بودم پیش ایشان دو نفر بودند که یکی از آن دو نفر را کنایتاً آقا هم اسم ایشان را در همین روح مجرد آورده‌اند. یکی داشت چایی می‌ریخت و یکی هم داشت چایی می‌داد دوتا معمم بودند آقای حداد داشتند صحبت‌هایی می‌کردند حرف‌ها یک کمی مطلب دقیق شد و رقیق شد مسائل توحیدی بیان کردند این کسی که داشت چایی می‌داد یک دفعه ایستاد همچنین به یک حالتی که چیست قضیه آن هم که داشت چایی می‌ریخت آن هم یک دفعه قوری در دستش ماند آن هم همین طور، یعنی یک حالتی بعد ایشان رو کردند به همین شخصی که نشسته بود ناقل این قضیه، ایشان فرمودند:

من با این‌ها چه کنم؟ من با این‌ها چه کنم؟
می‌خواهیم با این‌ها بیایم جلو بیایم جلو وقتی که به یک حدی می‌رسیم که این‌ها داغ می‌خواهند بشوند خلاصه بسوزند و خلاصه قضیه یک خورده گران بیاید یک دفعه این‌ها چیز می‌کنند، استیحاش می‌کنند و چیز، نه می‌روند و نه می‌آیند ایشان می‌گویند نه

می روند خب ولمان کنند و نه می آیند خب ما هم که

نمی توانیم همه اش خلاصه، من دارم می گویم حالا

ایشان که این را نگفتند نمی‌شود که همراهش به روزه و زیارت اباعبدالله گذراند قضیه را که این چیست آخر؟ پس آخر قضیه چه می‌شود؟

بعد خودشان یک تبسمی کردند و این شخص گفت آقا خدا رحمت کند مرحوم آقای انصاری مرحوم انصاری ایشان می‌فرمودند که:

این افراد مثل کبوتر حرم می‌مانند کبوتر حرم آزاد است راحت است کاریش ندارند می‌آید دانش را می‌خورد و می‌رود و می‌آید و کسی هم خلاصه ایشان سه مرتبه فرمودند رحمت الله علیه رحمت الله علیه رحمت الله علیه.

عدم ادراک اذهان عادی از افکار و حالات

اولیای الهی

بله همین‌طور است. موحد این است که و عارف به این شخص گفته می‌شود که با تغییر و تبدل جوهری که در ذاتش پیدا شده یعنی چه؟ نه این که من الان نشستم این جا با این فکر دارم می‌گویم عارف این جوری فکر می‌کند این نه این نیست. من الان با این فکر دارم می‌گویم که شخص ولی این طوری فکر می‌کند من هیچ وقت نمی‌توانم این

حرف را بزنم. چرا؟ چون من که متحول نشدم، من هر چه بیایم بگویم مثل این می ماند که یک پسر هشت ساله بیاید از لذت ازدواج برای یک شخص بیست ساله ای که ازدواج کرده بیاید شرح بدهد. شما به او می خندید درست شد؟ یا او اگر بیاید به این بگوید آن بیاید به این بگوید به نمی دانی چه خبر است؟ شما بعضی هاتون چشم و گوشتون گرچه باز هست حالا امروزه نمی شود به کسی گفت که چشم و گوشش بسته است. ببخشیدا من منظور ندارم یعنی می خواهم حکم اعم اغلب را می خواهم اجرا کنم هیچ فایده ندارد او می گوید بله بله بیا عروس بازی کنیم خیال می کند که آخر ما کوچک که بودیم من تقریباً هفت هشت ده تا زن گرفتم من هفت ساله هشت ساله بله بعضی زن ها شوهر دار بودند چندتا از اون ها شوهر داشتند بله خلاصه چقدر خوش بودیم.

شرط ادراک نزول نور وجود تغییر در افق

ادراکی ماست

عرض کنم حضورتان که این هیچ فایده ندارد. چرا فایده ندارد؟ چون نفس هنوز متبدل نشده. وقتی که انسان به مرحله بلوغ می رسد تازه

نفس متبدل می شود. متغیر می شود، آن موقع تازه می فهمد هان آره این چیزی که به من می گفتند تازه الان دارم می فهمم کم کم تا حالا که نمی فهمیدم. فرق بین ما و بین عارف و ولی هم همین است. ما هر چه بگوییم از محدوده ذهنمان تجاوز نمی کند البته به همین محدوده ذهن هم مکلف هستیم ها، نه این که نیستیم به همین مکلف هستیم ولی به همین، آن تغییر

پیدا

کرده و چیزی را احساس می کند که ما هیچ گاه احساس نمی کنیم. معنای نزول نور وجود بر مرائی و مظاهر مختلف را ما نمی توانیم ادراک کنیم مگر این که تغییر پیدا کنیم.

فلسفه تشریح احکام برای پختگی ادراکات انسان

و تمام تکالیف و امر و نهی و تشریح همه اش مال همین است. آن دارد تشریح می کند تشریح برای چی دارد می کند؟ تشریح برای وجود نازل خودش دارد می کند. یعنی چه؟ یعنی این وجودی که الان نازل شده این وجودی که از خودش نازل شده و دارد می آید پایین این خودش بیاید برگردد برگردد برگردد بشود پخته بعد بشود چی؟ این که همین بود قضیه سیمرغ عطار را دارید؟ قضیه سیمرغ، نه این که خدا یک وجودی را خلق کند بگذارد جلویش بگوید حالا برو نماز بخوان حالا برو چیز بکن حالا برو هر کاری می خواهی بکن، بکن یک اختیاری جدا برای او دارد غیر از خودش دارد یک قدرتی جدا به او داده غیر از خودش یک علمی به او داده غیر از خودش خب حالا یک تکه به تو دادم یک مشت از قدرت و

علم و فلان دادم به تو یک خرده اضافه به او دادم
یکی را استعدادش را کردم بوعلی کردم یکی را
استعدادش را کردم خنگ الله یکی هم استعدادش را
کردم فلان و یکی یکی دیگر تقسیم کردیم در این
عالم

خداوند کمالاتش را بین مخلوقات تقسیم نموده است

از جمال يك مقدار به این دادم از کمال يك مقدار
به این دادم. علم و قدرت و فلان و صفات به این دادم،
يك خورده هم به آن دادم خب حالا (صوت نامفهوم
است ۴۶: ۳۵) مثل این که پدری بچه‌هایش را جمع
بکند یکی یکی کیسه به ایشان بدهد به یکی يك میلیون
به یکی دو میلیون به یکی سه میلیون به یکی صد هزار
تومان بدهد خب سرمایه بلند شوید بروید بیرون کار
کنید. دیگر به من ربطی ندارد. سود کردید خودتان،
ضرر کردید خودتان، این جوری است؟ نه آقا چی چی
دادند بروید پی کارتون، نه خودش هم باهاش آمده
پایین، خودش هم باهاش آمده نه این که دادم خودتان
می دانید من کان یرید الآجله أجلنا له فیها ما نشاء لمن

نرید من کان یرید الآخره داریم بعد می فرماید بعد از
این آیه **كُلًّا نُمِدُّ** هر دو دسته امداد ما است. ما داریم
امداد می کنیم. آخر خدا با چه زبانی دیگر بگوید بابا.

كُلًّا نُمِدُّ ما داریم امداد می کنیم **هُؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ** از کی
مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ^۱ یعنی تو که داری جهنمی

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیات ۱۷ - ۲۰: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا
نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸) وَ مَنْ أَرَادَ
الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) **كُلًّا
نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰)**

معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۰۸: «هر کس که رویه و مرامش این باشد که طالب
دنای عاجل و زودگذر باشد، ما آن مقداری را از دنیا که بخواهیم، نسبت به
کسانی که بخواهیم می‌دهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنم را برای او قرار
داده‌ایم که به طور مذموم و مطرود به آتش آن می‌رسد، و ملامت شده و دور
افتاده در آن می‌سوزد.

و کسی که آخرت را طلب کند، و کوشش کافی و وافی برای ورود به آن
بجای آورد، و از روی ایمان و ایقان باشد، البته سعی و کوشش آنها در نزد
خداوند مشکور است.

ما به تمام این افراد مدد و امداد می‌دهیم و قوه و نیرو می‌فرستیم، چه این
طائفه و چه آن طائفه را؛ هر کدام را از عطا و فیض پروردگار تو تقویت
می‌کنیم؛ و البته عطا و فیض پروردگار تو از کسی منع نمی‌شود.»

می شوی از عطاء ما داری می روی در جهنم و تو
که داری بهشتی می شوی از عطاء من است اگر عطاء
من نبود تو جهنمی نمی شدی، اگر عطاء من نبود تو
بهشتی نمی شدی. من عطاء ربک کلا نمد هؤلاء
درست شد؟ این حالا بشنوید این آیه دیگر را، اذا این
آیه از آن آیاتی بود که آقا می فرمودند رحمت الله
علیه وقتی که به این آیه می رسد انسان بدنش
می لرزد، بدنش می لرزد.

عبارتش این بود **وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً**

أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا وقتی که بخواهیم یک قریه را
هلاک کنیم، چکار می کنیم؟ خب آن ها که آدم های
خوبی هستند که کاری باهاشون نداریم ولی می رویم
سراغ مطرفین شان امرنا امر بهشون می کنیم و ففسقوا
عصیان کنند نه این که ما امر می کنیم هم به آدم خوب
هم به آدم بد، آدم بد عصیان کند نه امر ما به مطرفین
تعلق می گیرد امرنا مطرفیها امر می کنیم به آن هایی که
ببایند چه کار کنند، گناه کنند **أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا إِذَا أَرَدْنَا**
وقتی که ما بخواهیم وقتی که ما بخواهیم آن کار را
بکنیم می دهیم این ها این کار را می کنیم مثل اینکه

وقتی که یک دزد می‌خواهد بیاید خانه را بزند اول چکار می‌کند می‌گویند اول سیم تلفن را قطع می‌کند. اول می‌آید لامپ را خاموش می‌کند. چرا؟ چون می‌خواهد بیاید دزدی کند دیگر قرعه به نام این خانه بیچاره افتاده **إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ^۱** وقتی که اراده ما تعلق گرفت بلند می‌شویم می‌رویم چکار می‌کنیم سیم تلفن را قطع می‌کنیم برق را قطع می‌کنیم آب را قطع می‌کنیم تمام پنجره‌ها را شیشه را می‌بندیم بعد هم خانه را می‌زنیم؛

وصول به اطلاق ذات خدا با گریه و دعا و راز و نیاز

این‌ها همه مال چیست؟ این‌ها همه مال این است که به ما بگوید که ای بنده من که وجود نازله منی. به خودت نناز، این مال این‌ها! خدا نیامده حرف مفت بزند بر این است می‌گوید تو که وجود

^۱ (۱۷) الإسراء: ۱۶ و إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا

نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۶۰: «و زمانی که ما بخواهیم اهل قریه‌ای را هلاک سازیم، به متجاوزین و مسرفین آنها امر می‌کنیم تا با فسق و مخالفت امر ما در آن قریه، از حق عدول کنند؛ در این صورت کلمه عذاب بر آنها متحقق می‌شود. پس ایشان را به کلی هلاک می‌کنیم.»

نازله هستی حالا که فهمیدی من اینم بیا حالا بیفت
گریه کن، حالا بیفت چکار کن، زاری کن حالا بیفت
دست به دعا بشو تا همین وجود نازل من، من چکار
کنم این را بیاورم خودم چی کار کنم؟ خودم
پیروانمش، درستش بکنم.

تشریح و امر و نهی و عدل و ظلم در مقام

ظهورست اما در مقام ذات اصلا معنا ندارد

خدا نیامده مجاز بگویند که به خدائیت خود

خدا قسم که یک بال مگس به اراده و اذن او نمی‌زند،

نمی‌زند. اما این‌ها را برای مای بشر آمده گفته که تو

گرچه وجودت وجود مستقل نیست، قدرت تو

قدرت مستقل نیست، قدرت تو قدر من است.

اختیار تو اختیار من است. اما این وجود مستقل با

این اختیاری که آمده و آن اختیار من است، اگر تو

که در مقام جهل هستی و هنوز نفست متغیر نشده و

ما نمی‌دانیم که خدا نسبت به ما چه تصمیم گرفته،

می‌دانیم یا نمی‌دانیم؟ نمی‌دانیم اگر بدانیم خدایا

نسبت به من چه تصمیم گرفتی خب می‌رویم پی

کارمان دیگر و چون نمی‌دانیم، شاید نظر خدا بر این

است که ما را کامل کند ما که خبر نداریم، خبر داریم؟ نه آیا صادق مصدق به شما گفته که هیچ وقت شما به کمال نمی‌رسید بیخود ول معطلید نه. بله وقتی که رفتیم و به هر مرحله‌ای رسیدیم انکشاف می‌شود کشف بعدی، انکشاف می‌شود که تقدیر خدا و قسمت خدا برای ما این بوده، این کشف می‌شود ولی هنوز تا وقتی کشف نشده مایی که الان خود را در این ظرف اختیار می‌بینیم، چه کنیم؟ خوب می‌فهمیم احساس می‌کنیم به مقتضای احساس تشریح می‌آید. پس تمام تشریح و فلان و امر و نهی و عدل و ظلم و فلان و این حرف‌ها همه این‌ها در مقام ظهور است اما در مقام خود ذات که عدل اصلا معنا ندارد ظلم اصلا معنا ندارد.

خدا به خودش هم عدالت می‌کند؟ این معنا ندارد. شما به خودتان عدالت می‌کنید؟ شما به خودتان ظلم می‌کنید؟ ذات به ذات که معنا ندارد ظلم کند، ذات به ذات که معنا ندارد عدل داشته باشد، ذات به ذات که معنا ندارد رحمت داشته باشد این‌ها همه‌اش مقام مقام ظهور است.

یعنی وقتی که ذات می آید تنزل پیدا می کند در مظاهر دیگر این جا عدل پیدا می شود، اینجا ظلم پیدا می شود این جا رحمت پیدا می شد این جا رزق پیدا می شود این جا علم پیدا می شود، البته علم نه، علم عرض می شود که فرق می کند. این ها تمام مال چه هستند؟ اصلاً مال مظهر هستند. مال مقام ظهور هستند.

قدرت گناه نیز از جانب خداست

پس بنابراین، نتیجه ای که از این مطالب گذشته عرض می شود که می گیریم و ان شاء الله دیگر این بحث را خاتمه می دهیم، این است که حضرت که می فرماید:

مِنْ أَيْنَ لِي النَّجَاةُ وَ يَا رَبِّ لَا تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ لَا
الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ لَا الَّذِي
أَسَاءَ وَ اجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَ لَمْ يَرْضِكْ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ.^۱

این کسی که گناه کرده و بر تو تجری کرده از قدرت تو خارج شده، معنایش این نیست که خَرَجَ عَنْ

^۱ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۲: دعاء السحر فی شهر رمضان.

قُدْرَتِكَ یعنی تو دستت را بالاش گرفتی؟ نه، یعنی این گناهی که کرده با قدرت تو کرده از قدرت تو خارج نشده يك وقتی می گویی خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ یعنی دست تو بالای سرش است مثل گربه‌ای که (صوت نامفهوم و جا افتادگی نوار است ۳۰: ۴۳) از قدرت خدا خارج نیستیم خدا ما را می گیرد. خب این گناهی که انجام دادیم با چه قدرتی انجام دادیم؟ آن را با چه قدرتی انجام دادیم؟ حالا گیرم از دست خدا بیرون نمی رویم خیلی خب نمی رویم، اما این گناهی که من دارم انجام می دهم این را با کدام قدرت انجام می دهم این را قدرتش را از کجا آوردم؟ از کجا آوردم؟ غیر از این که این قدرت از همین نان و آبی که خوردم دیگر این نان و آب قدرت از کجا آورده؟ از کجا است؟ بالاخره این قدرت يك وجود است. این علم يك وجود است. این فکر يك وجود است. اینها انحاء وجود هستند خرج عن قدرتك یعنی این. یا نوراً بعد كل نور یا نوراً فوق

کل نور یا نوراً لیس کمثله نور یا نوراً^۱ عرض می‌شود که، بله در دعای جوشن هست که تمام شوایب و جودی عالم کون را آن نور را تسری می‌دهد در تمام این‌ها به طوری که یک سر سوزنی این شوائب و این مظاهر از حیظه آن نور بیرون نیستند و وجودشان یک سر

^۱ البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۴۰۶: یا نُورَ النُّورِ یا مُنَوَّرَ النُّورِ یا خَالِقَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ النُّورِ یا مُقَدِّرَ النُّورِ یا نُورَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً قَبْلَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً بَعْدَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً فَوْقَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً لَیْسَ کَمِثْلِهِ نُورٌ.

الله شناسی، ج ۱، ص ۶۲: «ای نور نور، این نور دهنده نور، ای آفریننده نور، ای تدبیر کننده نور، ای اندازه زننده نور، ای نور هر نور، ای نور پیش از هر نور، ای نور پس از هر نور، ای نور بالای هر نور، ای نوریکه همانند آن نور نمی‌باشد.»

سوزنی استقلال ندارد و به هیچ وجه من
الوجوهی از دایره ولایت نه به معنای احاطه نه احاطه
علی که عین نزول علت است در یک رتبه ضعیف‌تر
به شکلی این نمی‌رساند این مطلب را یعنی این، این
معنا را می‌رساند.

پس بنابراین امام سجاد علیه السلام می‌خواهد
بفرماید که: حالا که قرار بر این است که کافر اگر کفر
دارد باز آن قدرتش، باز آن کفرش، باز آن عرض
می‌شود که جرأت‌اش، آن فاسق، آن جرأتش همان
قدرتی است که تو به او دادی و دارد با همان قدرت دارد
به تو تجری می‌کند. اگر مسلمان، اگر شخص صالح
دارد اطاعت تو را می‌کند آن عبادتش عبارت است از
همان قدرتی که خود تو که در او است و دارد تو را
عبادت می‌کند. یعنی داری خودت را عبادت می‌کنی؟
حالا که این طور هست پس من این لی النجاه من دنبال
که بروم برای این نجاتم برای بیرون آمدن از این جهلم
که من این معنا را احساس نمی‌کنم دارم اعتراض
می‌کنم، خدایا پس این چه شد؟ پس آن چه شد؟ من

دنبال کی دیگر بروم؟ خدایا همه درها به روی من بسته است من شخصی را سراغ ندارم که از او طلب نجات کنم چون نجاتم به دست تو است. من شخصی را سراغ ندارم که از او حمایت کنم چون آن حمایت من فقط به دست تو است. اگر سراغ کافر بروم قدرت کافر هم قدرت تو است. سراغ شیعه بروم قدرت شیعه هم قدرت تو است. حالا که این طور هست، پس بنابراین خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ^۱ از این نار جهل بیا نجات بده.

این حضرت یونس بنده خدا به همین درد مبتلا شده بود. این قضیه را بگویم و دیگر تمام کنم. حضرت یونس پیغمبر بود ولی کامل نبود هنوز دو می دید هنوز توحید او کامل نشده بود پیغمبران مراتب دارد هر کسی که پیغمبر ما نمی شود.

حضرت داوود اشتباه کرد. اشتباه کرد، دوتا

ملك به صورت دو نفر مدعی و مدعی علیه آمدند

^۱ البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۴۰۲: دعاء الجوشن الكبير: مَرْوَى عَنِ النَّبِيِّ ص وَ هُوَ مِائَةٌ فَصَلِّ كُلُّ فَصْلٍ عَشْرَةَ أَسْمَاءَ وَ تَبَسْمِلُ فِي أَوَّلِ كُلِّ فَصْلٍ مِنْهَا وَ تَقُولُ فِي آخِرِهِ: سُبْحَانَكَ يَا لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سراغش حکم عوضی داد **فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعاً وَ**

أَنَابَ^۱ شروع کرد استغفار کردن خصمان بقی علی بعضنا

.. فی الخطاب نمی دانم قال لقد ظلمك بسؤال نعجه من

نعاجك و ان كثيرا من

الخلفاء یبقی بعضنا لبعض اشتباه کردی بیخود

کرده يك گوسفند تو را گرفته این گوسفند مال تو

است.

يك دفعه غیب شدند! این دو نفر که مدعی و

مدعی علیه بودند چطور غیب شدند و ظن انا فتنا ما

امتحانش کردیم. جناب داوود چرا از او سوال

نکردی؟ شاید آن ۹۹ و آن صدتا و یکی هم مال او بوده

این دارد دروغ می گوید، مگر آن جا هم مثل این جا

مستکبر و مستضعف دارد؟ آخر می گویند هر کسی پول

دارد از او بگیرد چون پول دارد بگیرد. خب بابا شاید

۱ (۳۸) ص: ۲۴ قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلى نعاجه وإن كثيراً من الخلفاء ليبيغي بعضهم على بعض إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وقليل ما هم و ظن داود أنما فتناه فاستغفر ربه و خر راكعاً و أناب.

افق وحی، ص ۲۳۱-۲۳۶: آیات دالّه بر اینکه انبیاء دارای مراتب مختلف بوده‌اند.

از راه حلال به دست آورده باشد، این چی چی را بگیرد. بگیریم ندارد، اصلاً يك تزی است اصلاً يك چیز است که هر کسی که پول دارد آقا باید بگیرد، بیخود داری یعنی چه؟! شاید این هم صدتا گوسفند داشته این برادر اشتباه می کند هیچی نداشته چی چی يك دفعه بیخود گفتی نه بیخود کرده این گوسفند مال تو هست؟ از کجا؟ تو سوال کردی؟ تو از او پرسیدی؟ تو دلیل و اقامه و شواهد این ها آوردی؟ نه. پس دید عجب اشتباهی کرده. منتهی مسئله ای که هست عصمت انبیا در مقام فعل است. این مقام، مقام مکاشفه بوده. بله در مقام ظاهر اشتباه نمی کنند. چون مقام مکاشفه بوده فطنا فتنا استغفر و اناب شروع کرد به گریه که خدایا ما را چکار کن از این مرحله عبور بده.

حضرت یونس هم همین طور بوده حضرت یونس آمد نسبت به توحید راه خطا رفت، راه خطا رفت. آمد شروع کرد وقتی دید آن ها چیز نمی شوند عصبانی شد ناراحت شد داد و بیداد و آمد بیرون قهر

کرد آمد بیرون از قومش و آمد بیرون وَ ذَا النُّونِ إِذْ
ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ.^۱

عجیب است ها! این آیات قرآن، این آیات
قرآن آیات عینی است. یعنی ما باید این آیات را در
وجود خودمان پیاده کنیم، خدا حکایت که نیامده
بگوید. این که می گویند قرآن کتاب انسان ساز است
یعنی حکایت نیست. یعنی بیاید این مراحل
حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام را در
خودتان پیاده کنید. این مراحل حضرت داوود و
سلیمان را بیاید پیاده کنید. این مراتب حضرت
ابراهیم و نوح و

^۱ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷.

افق وحی، ص ۲۳۵: «داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب
و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت و چنین گمان نمود که
ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت، (و آنگاه که در شکم ماهی در ظلمات
جای گرفت) ندا برآورد که هیچ معبودی و صاحب اثر و سببی جز خدای
احد و واحد نمی باشد. منزّه می باشی ای پروردگار از حدس و گمان ما، به
درستی که من از ستمکارانم. (به واسطه جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم
می نمایم). پس ما دعوت و تقاضای او را اجابت نمودیم و از غم و اندوه و
تشویش رها ساختیم و این چنین است شیوه و دیدن ما که مؤمنین را نجات
می بخشیم (و از ظلمات جهل به وادی نور و بهاء و توحید وارد می نمائیم)».

الیاس و یوسف و این‌ها را بیاید پیاده کنید از یوسف بیاید عبرت بگیرید. بیاید ببینید چه کرد. نیامده حکایت نقل کند که، **فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ** خیال کرد ما قدرت ما به او نمی‌رسد خب جناب یونس تو چه فکر کردی؟ که **فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ** چه بوده قضیه؟ قوم تو نفرین می‌کنی مگر این قوم تو بنده خدا نیستند چرا باید نفرین کنی بگذاری در بروی حالا که دارد عذاب می‌آید من بیایم بیرون.

خب این هم بنده‌های من هستند. تو آمدی از این ایمان نیاوردن به تو عصبانی شدی غضب کردی آمدی بیرون، هان! چرا غضب کردی؟ چرا تو باید غضب کنی؟ نمی‌پذیرند، نپذیرند. غضب ندارد. بنده آقا می‌آیم وظیفه‌ام را انجام می‌دهم رسالتم را انجام می‌دهم ای مردم لا اله الا هو، هر کسی پذیرفت، نپذیرفت، نپذیرفت عصبانی شدن ندارد دیگر چرا عصبانی بشوی؟ عصبانی از چه؟ این‌جا همان جا است که آقای حداد می‌فرمودند: غضب کردن کفر است. این‌که آقا فرمودند: در روح مجرد این‌جا می‌خورد به حضرت یونس. ایشان نگفتند

حالا ما داریم این طور تفسیر می کنیم. غضب از چه؟
غضب از فعل خدا؟ آن هم بنده خداست دیگر، چه
کسی به تو این اختیار فلان و این حرف ها را داده که
تو را یونست کرده؟ چرا از دست این ناراحت
می شوی؟ تو وظیفه ات را انجام بده برو پی کارت
گوش داد، داد نداد، نداد تو آمدی این را در مقابل
خدا می بینی، می بینی حرف تو را گوش نکرده حال
که گوش نکرده بزار بزنم در سرش. خدا می گوید نه
تو بنده من هستی این هم بنده من است برای من
فرقی نمی کند بین شما دوتا. تو یونس هستی باش
این ها هم عزیز هستند پیش من بنده من هستند.

حالا برو بین بین مسلمان شدند یا نشدند،
بین رحمت من آمده یا نیامده، رفت دیدِ! همه آقا
نشستند سر زندگیشان فلان چی چی همه خوب
خوش دارند می گویند می خندند چی شد قضیه؟ برو
پی کارت تو گذاشتی رفتی ما همه ما آمدیم گریه
زاری فلان.

امتحانات انبیاء برای رشد و کمال آنان است

این ها همه مقدمات قضیه است ها مقدمات

خامی است از خامگی دربیاد پخته بشود انسان آن
نور توحید در انسان چکار کند تجلی کند، تو هم
چون این کار را کردی برو در شکم ماهی یک اربعین
به تو ذکر می‌دهم برو در شکم ماهی شروع کن به
ذکر گفتن، روزی ۴۰۰ دفعه یونسیه بگو، که این ذکر
یونسیه از این جا درآمده.

معنی ذکر یونسیه

لا اله الا انت هیچ تعینی در این عالم نیست.
معنای الا یعنی تعین است. فقط توی. من آمدم بین
تو و بین اینها جدا کردم برای اینها یک وجود
مستقل فرض کردم گفتم این وجود مستقل چون سر
تعظیم در برابر آن وجود نیاورده بگذار لهش کنم، نه،
آن من بودم این تُو، تو نمی دیدی حالا که در جهل
هستی پس بگذار از جهل دریاورم تو را برو بنشین
ظلمات ثلاث چهارصد دفعه در حال سجده با
طهارت، قشنگ می نشینی می گویی **سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ**
مِنَ الظَّالِمِينَ ظالم به خود، ظالم در جهل، ظالم به
نفس، حالا که من گفتم ظالم حالا چی درمی آورم
حضرت یونس در آمد. توحیدش در شکم ماهی چه
شد؟ کامل شد. دید نه من با بقیه فرق نمی کنیم همه
ما سر یک سفره هستیم همه ما یک جا هستیم آمد و
شروع کرد با همه آشتی کردن گفت حالا می آیم با
همه آشتی می کنم کافر هم هست باشد وقتی آمد دید
اینها کافر نیستند آنها همه چه هستند؟ مسلمان،
خوب فلان.

معنی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت

پس بنابراین این معنای دو دیدن یعنی معنای

وحدت در کثرت و کثرت در وحدت به همین معنا

است، که انسان آن نور وحدت را در تمام مجاری

ببیند و از او غافل نشود که یک لحظه غفلت رفتن در

شکم ماهی را دارد حالا آن یک جور ما هم یک جور،

باید برویم ما حالا باید این قدر ذکر بگوییم این قدر

باید ناله و اِنابه بکنیم این قدر باید در سرمان بزنیم به

قول آقا فرمودند: وقتی که عرض کنم حضورتان که

أخيراً عرض می شود که ایشان برای شخصی چیز

کردند فرمودند که: شفاعت عرض کنم حضورتان

که شفاعت، ما را شفاعت می کنید ایشان فرمودند که:

کار کنید، باید کار کنید، باید کار کنید بیکار نمی شود

باید کار کنید. بعد فرمودند نه می گویم شفاعت

شفاعت کنید. ایشان شفاعت که چیزی نیست آقا،

من همه رفقا را شفاعت می کنم ایشان فرمودند

خیالتان جمع، من همه رفقا را شفاعت می کنم قوم و

خویش های ایشان را هم شفاعت می کنم هر کسی

دیگر هم دلم بخواهد شفاعت می کنم خلاصه خیلی

قضیه را پهنش کردند خلاصه گفتند شفاعت که چیزی نیست من همه را شفاعت می‌کنم ولی اگر می‌خواهی به آن جا بررسی باید کار کنی.

»

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

«

^۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.